

# بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، السلام على الحسين و على بن الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين ورحمة الله وبركاته

## محتویات

- ۱ بیایید دست از ائمه (علیهم السلام) برندارید تا دائم زنده باشید
- ۲ بیا در امر، تواضع داشته باش
- ۳ خدا، تنها از فقرا تشکر کرده است
- ۴ سخاوت، از نماز زهرا (علیها السلام) بالاتر است
- ۵ دو چیز است که مهم است: یکی ولایت است، یکی سخاوت
- ۶ تمام این نفسها در قبضه قدرت امام حسین (علیه السلام) هست؛ [اما] امام حسین (علیه السلام) قدرتش را نشان داد، امر خدا را نشان داد
- ۷ گناه، خیلی مهم نیست؛ نشناختن ائمه (علیهم السلام) مهم است
- ۸ ائمه (علیهم السلام) کسری دوستان خود را در روز قیامت برطرف می‌کنند
- ۹ امیدوارم انشاءالله حتی الامکان، خانمهایتان و دخترهایتان را شبیه حضرت زهرا (علیها السلام) کنید
- ۱۰ پنج چیز است شما را هدایت می‌کند: ولایت، عدالت، سخاوت، ائمه را خلق حساب نکنید، به حرف خلق نروید
- ۱۱ دعا
- ۱۲ ارجاعات

## بیایید دست از ائمه (علیهم السلام) برندارید تا دائم زنده باشید

رفقای عزیز، همه اینجا که تشریف‌فرما شدید، باید یک نتیجه معنوی هم ببرید. هر دقیقه‌ای که دارد از عمرتان کم می‌شود، عمر شما باید با نتیجه باشد؛ یعنی زیاد باشد. ما یک عمری داریم که به اصطلاح معلوم است. چون که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی معراج رفت، ملکی از جلوی پای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دیر بلند شد، جبرئیل (به قول ما) یک صیحه‌ای زد، گفت: بلند شو، بهترین خلق خدا، محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم)، است. گفت: یا رسول الله، معذرت می‌خواهم. من نگاهم به اینهاست که مردم که روی زمین هستند، خدا دفتر عمر تمام اینها را پیش من گذاشته، هیچ نباید تخلف شود؛ یعنی دقیقه‌ای، ثانیه‌ای، من تا روی این خط می‌زنم، عزرائیل جان او را می‌گیرد. پس معلوم می‌شود ما یک عمری داریم که اینجوری است؛ اما شما یک عمر جاودانه‌ای دارید؛ آن، مردن نیست.

این ائمه (علیهم السلام) طاهرین نمی‌میرند. ببین، من بی‌روایت حرف نزنم. مگر امیرالمؤمنین (علیه السلام) از دنیا نرفته است؟ از دنیا رفته، نه از کل خلقت رفته باشد. اینجا قهرمانی نکردند، از این دنیا می‌رود. حالا دارند او را حرکت می‌دهند، با ترس هم او را حرکت می‌دهند. از چه کسی می‌ترسند؟ از مسلمانها، از چه کسی می‌ترسند؟ از آن‌ها که عبادت می‌کنند. از چه کسی می‌ترسند؟ آن‌ها که خودشان را کسی می‌دانند. حالا دید جلوی جنازه را گرفت. یا للعجب، حسن جان، حسین جان، غصه نخورید، ابن ملجم، ظاهر من را کشت، من هستم. بابا جان، غصه نخورید. این چه کسی است؟ چه خبر است؟

حالا آیا شیعه هم اینجوری هست؟ بله. آن عنایت خداست، آن‌ها نور خدا هستند، اینها هم به شما عنایت می‌کنند که شما هم همین‌جور هستید. خدا حاج شیخ عباس محدث را، رحمت کند. خدا پسرش را رحمت کند، منبرهای خوبی داشت. یک وقت گفت: من داشتم در خیابان می‌رفتم، مادرم را شیخان دفن کردند. ما دوستی داشتیم، گفتم: اگر ما به دوستانم بگوییم برویم سر قبر مادر من فاتحه بخوان، یک قدری خوش منظره نیست. گفت: من همانجا یک فاتحه خواندم. گفت: شب آمد، گفت: علی، تو با رفیقت می‌رفتی، نیامدی قبر ما فاتحه بخوانی؟ پس زنده هست. چطور زنده است؟ اینجا را توجه بفرمایید. آن‌ها در قبرهایشان مثل امام می‌مانند. اگر اشخاصی کاری بکنند، در سر قبر آن‌ها به آن‌ها می‌رسد. نه اینکه امام رضا (علیه السلام) در قبرش است، این خیلی زشت است؛ گفتم: آنجا تلفن‌خانه است، قبر مؤمن هم، تلفن‌خانه است.

قربانتان بروم، فدایتان بشوم، بیایید دست از اینها برنارید تا دائم زنده باشید. خیلی باید به این حرفها توجه کنید. بیایید یک کاری کن، دائم زنده باشی. قربانت بروم، جان، در این هیکل علیین شماست. جان امام در هیکل علیینش هست، با علیین با ما رفتار می‌کند؛ چون که ما [توان] دیدن امام را نداریم، یعنی ما [توان] دیدن نور خدا را نداریم. اینها نور خدا هستند. اینها مثل این است که خودشان را نزول دادند، شما استفاده کنید. کسی که امام زمان (عج الله فرجه) را می‌بیند، آن جسم علیینش را می‌بیند.

خب، از کجا می‌گویی؟ حالا شهربانو گفت ( ببین هر چه برای شما می‌گویم یک روایت هم رویش می‌گذارم که کسی سوسه به این حرفها ندواند. امروز سوسه‌دوان خیلی شده است، می‌خواهد آن حقیقت را بکشد، چه کسی می‌کشد؟ مهندس‌های دانشگاه، نمی‌توانم حرفم را بزخم، آن‌ها می‌کشند. حالا عزیز من، فدایت شوم، من دلم می‌خواهد شما هم همین‌جور باشید.) می‌خواهم واقعیت شما را ببینم. امام فرمود: شما نمی‌توانی ببینی. خواهش و التماس کرد، روایت داریم: حضرت، چیزی مثل عبا روی سرش انداخت، یک روزنه به آن گذاشت، شهربانو نگاه کرد، غش کرد. [امام حسین (علیه السلام)] دست روی قلبش گذاشت، گفت: دیدی نمی‌توانی ببینی. مگر ما می‌توانیم ببینیم؟ چرا اینها را بی‌تفاوت می‌کنید؟ چرا اینها را خلق حساب می‌کنید؟ کردند و عمل کردند و در جهنم رفتند! عمر و ابابکر کرد و اینها را خلق حساب کرد و رفت با خلق ارتباط پیدا کرد و خیلی توجه کرد و رفت.

## بیا در امر، تواضع داشته باش

چرا می‌گوید اینها مرتد و کافرند؟ اینها منکر نور خدا هستند. خیلی توجه کنید که منکر نباشید. یک وقت [در ظاهر] منکر نیستی، منکر در دلت هست، افشاء نمی‌کنی. خدا نکند از آن‌ها باشیم. اینها چه کار کردند؟ چه کسی اینها را کشت؟ مگر می‌توانم بگویم؟ در ماشین اشاره‌ای کردم، باز هم دوستشان دارید؟ چرا توجه نمی‌کنید؟ نکردید، نمی‌کنید. به تمام آیات قرآن، این حرفها در این انجمنها پیدا می‌شود، اصلاً نمی‌گذارند پیدا بشود، رویش می‌کشند. مگر نکشیدند؟ چرا اینها با ائمه (علیهم السلام) اینقدر طرف هستند. می‌بینند اگر یک قدری ائمه نفوذی پیدا کنند، [مردم دیگر] اینها را نمی‌خواهند. چرا بلعم نتوانست موسی را ببیند؟ اغلب اینها مانند بلعم هستند. دید اگر موسی بیاید، دستگاهش به هم می‌خورد؛ یعنی عظمتش کم می‌شود؛ حالا موسی را سرگردان کرد. من فدای امر خدا بشوم؛ امر خدا، این دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) هستند. حالا بلعم چه کرد؟ مگر با اینها طرف شدن، بهشت است؟ مگر با اینها طرف شدن، هدایت است؟ با اینها طرف شدن، ضلالت است. بلعم طرف شد و داد می‌زند، در صورتی که اسم اعظم داشت.

اگر خدا یک قدری به شما وسعت داد، متکبر نباش، تواضع داشته باش. الان اینجا آدمم درخت باغ جناب آقای دکتر را دیدم، دیدم آلوچه کرده و سرزیر شده. بیا سرزیر شو، بیا تواضع در مقابل امام زمانت داشته باش. عزیزان من، بیا در امر، تواضع داشته باش. ببین، چطور سرزیر شده است؟ یک شجره است، تو که در این عالم، شجره توحید افشاء شدی. ما نباید بگوییم تسلیم ولایت هستیم، باید تسلیم امر ولایت باشیم. بیشتر مردم مارک ولایت به خودشان می‌زنند؛ مثل روغن نباتی. روغن خوش را با سیب زمینی قاطی می‌کنند یک مارک به آن می‌زند که روغن حیوانی است. بیا مارک حیوانیت به خودت زن! کجا مارک حیوانیت به خودت می‌زنی؟ موقعی که امر اینها را اطاعت نمی‌کنی، خودت امر می‌شوی، خودت امر خیالی می‌شوی. بیا امر اینها بشو. کجا امر آنها می‌شوی؟ «سلمان منا اهل البیت»، بیا بشو. مگر نمی‌شود؟ اینقدر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شما را احترام کرده است، می‌گوید: اگر اینجور شدید، با من، در درجه من محشور می‌شوید. مگر درجه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کم است؟ اما ببین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چطور است؟ حالا می‌گوید: یا رسول الله، با اجازه آمدیم. گفت: من یک حرفی دارم؛ می‌خواهم خدای تبارک و تعالی امت من را بیامزد. الان تو هم باید همین‌جور باشی. دارد به فردوس، به بهشت، او را دعوت می‌کند، حالا به فکر امت هست. آیا تو به فکر فقرا هستی یا نیستی؟ یا داری جمع می‌کنی و انباشته می‌کنی؟

«من گفتم، (در نوار نبوده است، می‌خواهم در این نوار باشد.) پنج چیز است شما را هدایت می‌کند: اول، ولایت است، بعد، عدالت است، بعد، سخاوت است. دو چیز دیگر است که اگر نداشته باشید، آن هم شما را گمراه می‌کند. یکی اینها را خلق حساب کنید، یکی هم به حرف خلق بروید. به تمام آیات قرآن، به سی جزء کلام الله، داد می‌زنم: اگر شما این پنج چیز را درست کنید، پنج تن یاور شما می‌شوند، به شما کمک می‌کنند، شما را هدایت می‌کنند، شما را تحویل می‌گیرند. بگویم شما را به آغوش می‌کشند؟ زشت است، من بگویم. مگر امام حسین (علیه السلام) من را به آغوش نکشید؟ به تمام آیات قرآن، راست می‌گویم. پاهایم به زمین کشیده نمی‌شد. شما را در آغوش می‌گیرد؛ اما خلق را در آغوش نگیرید،

دنبال خلق نروید، اهل دنیا نباشید، به فکر فقرا باشید. حالا اصلاً من چه بگویم، حالا امام حسین (علیه السلام) دست من را گرفته، زینب (علیها السلام) داشت نگاه می‌کرد، گفت: فلانی، خواهرم زینب است. زبان من لال بشود که بگویم از من اجازه گرفت، رفت. دوست دارم تمام شما اینطوری شوید. در دلت تمام حل مشکلات دنیا را می‌ریزد، آن موقع مشکل‌گشا می‌شوی.»

## خدا، تنها از فقرا تشکر کرده است

عزیز من، توجه کن. دو چیز است که خیلی مهم است. خدای تبارک و تعالی طرفدار آنها است. (رفقای عزیز، روی این کتاب خیلی زحمت کشیدند، دارند افشاء ولایت می‌کنند. واللہ، باللہ، زهرای عزیز، از شما تشکر می‌کند. الان روی زمین نیست که حمایت از ولایت کند. این کتابها، حمایت از ولایت است. شما دارید این کتابها را افشاء می‌کنید، خودتان توجه ندارید، تا می‌توانید توجه کنید. انشاء اللہ، امیدوارم سیزده رجب، این کتابها در دست شما برسد و قدردانی کنید. حالا ببین من چه می‌گویم؟) خدای تبارک و تعالی، فقیرخواه است. از آنجا می‌گوید: «این الرجبیون»، از اینجا می‌گوید «این الفقراء». تازه، به تمام آیات قرآن، خدای تبارک و تعالی از هیچ‌کس تشکر نکرده است؛ از انبیاء نکرده، از اولیاء نکرده، از اوصیاء نکرده، از علمای ربانی نکرده، از فقها نکرده، فقهای واقعی نه قلابی، فقط از فقرا [تشکر] کرده است. [می‌فرماید:] ای فقرا، ببخشید، هر چیزی می‌خواهید، به شما می‌دهم. خدا به چه کسی گفته که هر چه می‌خواهید به شما می‌دهم؟ به فقرا. به چه کسی گفته؟ به من بگویید. شما هم باسوادید، دبیر هستید، معلم هستید، دانشمند هستید، به من بگویید. اگر نیست، جلوی دهنم را بگیرد؛ اما نمی‌توانید بگیرد، قدرت ندارید، نیست. حالا می‌گوید هر چه می‌خواهید به شما می‌دهم. حالا عذرخواهی می‌کند؛ [می‌فرماید:] من شما را فقیر کردم. ببین، باز چقدر شما اغنیاء را می‌خواهد. خدا، فروگذار نمی‌کند؛ هم فقرا را تأیید می‌کند، هم شما را، می‌گوید: من می‌خواستم اینطوری اینها به شما کمک کنند، سالم باشند. چقدر خدا شما را می‌خواهد؟ عزیز من کجایی؟

«من حرف دیگری بزنم. امروز می‌خواهم راجع به این قسمت صحبت کنم. اینقدر التماس کردم، گفتم: خدایا، اینها که می‌آیند، چیزی به دهن من بیفتد که به درد بخورد. من نمی‌خواهم به درد بخورم، می‌خواهم این حرفها به درد شما بخورد؛ شما هدایت هستید، هدایت‌تر شوید، شما کمال دارید، دلم می‌خواهد به کمال برسید. کل کمال، دوستی این خانواده است.»

## سخاوت، از نماز زهرا (علیها السلام) بالاتر است

خدا به نماز زهرا (علیها السلام) افتخار می‌کند؛ [می‌فرماید:] ای ملائکه، ببینید این کنیز من چطور دارد بند بندش جدا می‌شود، با من حرف می‌زند؟ کجا می‌روید با یک لهو و لعب حرف می‌زنید؟ چقدر بدبختید.

«من وقتی بدبختی‌ها را می‌بینم، جگرم آتش می‌گیرد. به تمام آیات قرآن، پارسال، ایشان مانعی داشت، نداد. من یک قدری ناراحت شدم، گفتم: خدایا، نه اینکه از او بگیری. آخر، یواش، یواش سخاوت را از شما می‌گیرد. اگر سخاوت داشته باشی، خدای تبارک و تعالی، می‌گوید: من صفاتم را دادم. چرا ناراحت می‌شوم؟ می‌گویم: نه اینکه صفات از دوستان من گرفته شود.»

یک نفر یک باغی داشت، (من آخر از درو و اینها سر درمی‌آورم.) اینها از پاییز که چهل روز می‌رفت، میوه را می‌چیدند. آن وقت، دو تا از بچه‌ها با پدرشان مخالف بودند، یکی نبود. پدرش گفت: این باغ را همین‌جور که من می‌کردم، بکنید. اینها آمدند و گفتند: پدر ما درست نمی‌فهمیده است. این فقرا، بنده خدا، می‌آمدند صف می‌کشیدند که به اصطلاح چهلم، به اینها میوه بدهند. هر بار دو کیلو، یک چیزی، به اینها میوه می‌دادند، اینها ندادند. پنج روز جلوتر آمدند، میوه‌ها را چیدند. آمدند و گفتند: امسال، [باغ،] میوه نداده است، بیایید ببینید. آقا، صبح کردند، یک صاعقه به این باغ خورد، تمام این باغ آتش گرفت. خدا فقرا را اینقدر می‌خواهد؛ [می‌فرماید:] حالا که از فقرا کم گذاشتید، من هم از شما کم می‌گذارم. باغ آتش گرفت.

«خدا می‌داند من یک پاره‌وقتها، شرمنده آقای دکتر می‌شوم؛ می‌بینم جعبه‌های انگور را اینجا آورده، عرق کرده است. ما همه را سه کیلو، سه کیلو، دو کیلو، دو کیلو می‌کنیم و به فقرا می‌دهیم. خب، هر روزی هم می‌بینید شکر خدا، الحمد لله

رب العالمین، باغ ایشان چطور بوده است. ما یک وقت آمدم این درخت اینجوری بود، یک چوب گذاشته بود، نلنگد. خدا نگهدار است. توجه کنید.»

اما بگویم سخاوت چند جور است: یک سخاوت مطلق داریم، آن دائم به فکر است. خدا چقدر شما را می‌خواهد. می‌گوید: بگیر بخواب. اگر به فکر فقرا باشی، ای ملائکه، تا صبح پای او ثواب بنویس. تو چه کار می‌کنی که پایت ثواب بنویسد؟ مگر نماز زهرای عزیز، مثل ماست؟ (من یک پاره وقتها می‌گویم زن غذا را حاضر کن من نماز می‌خوانم. می‌خواهم بگویم تا بخواید غذا را حاضر کند نماز من طی شده است. من می‌خواهم امروز سخاوت را معلوم کنم.) اگر زهرا نماز می‌خواند، خدا [به ملائکه] افتخار می‌کند: ای ملائکه، ببینید، دارد بند، بندش جدا می‌شود. [حالا] این نماز را [می‌گویم]. حالا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چند تا شتر آورد، گفت: هر کسی خیال نکند، به او می‌دهم. [بعد فرمود: زهرا جان، تو هم خیال کردی. گفتم اگر نماز کنم و فکر نکنم، شتر چاق را به فقرا می‌دهم. خطاب آمد: یا محمد، این کار، از نماز زهرا بالاتر است. چرا؟ باید یک قدری سخاوتمندان بیشتر شود. می‌دانم. چرا؟ [چون] چیز به فقرا دادن اینقدر ارزش دارد، فکرش را کرده است، تازه فکرش اینقدر نتیجه دارد.

## دو چیز است که مهم است: یکی ولایت است، یکی سخاوت

دو چیز است که مهم است: یکی ولایت است، یکی سخاوت. از هر که گرفت، دیگر به شما نمی‌دهد. الحمد لله این نوار من را همه می‌شنوند، من به اهل جلسه نمی‌گویم، تمام شما سخی هستید؛ اما سخاوت بعضی‌ها مطلق است. من حرفم را می‌زنم، افشاء نمی‌کنم. اصلاً دائم سخاوت، دارد از دستش جاری می‌شود، او مطلق است. او مثل این است که ولایتش هم مطلق است؛ مثل این است که سخاوتمند هم مطلق است، خدا خوشش می‌آید. از در و دیوار هم برایش می‌رسد. حالا ببین خدا دارد چه می‌گوید؟ حالا می‌گوید: صد تا اینجا به شما می‌دهم، هزار تا آنجا.

«به حضرت عباس، که هم دریای غضب است، هم دریای رحمت است، من یک پاره وقتها می‌گویم: خدایا، همین هزار تا را همین جا به اینها بده، نمی‌خواهد آنجا بایگانی کنی به اینها بدهی، همین جا به اینها بده. الحمد لله، همه شما که این جلسه آمدید، کار و براتان خوب شده است، شما تا در این جلسه نیامده بودید، وجداناً بروید ببینید چه چیزی داشتید. یادت می‌آید در این دکان بودی، آفتاب می‌خواست گیجت کند؟ حالا بهترین دکان، بهترین خانم می‌آید با تو حرف می‌زند! من شوخی خودم را می‌کنم. پس معلوم می‌شود که دو چیز را خیلی مواظب باشید: یکی ولایت، یکی سخاوت. (من تملق از هیچ کس نمی‌گویم، فقط از ولایت می‌گویم، از هیچ کسی نمی‌گویم [به جز] کسی که ولایتش مطلق باشد،) چند وقتها یکی آمد، یک کاری داشت؛ خیلی ضروری بود. نشست، یک پاکت به ما داده بود، نمی‌دانستیم چقدر است. دیدیم به قدر آنکه می‌خواهد، به قدر دوپیست، سیصد، چهارصد تومان تویش بود. من به حضرت عباس نمی‌دانستم، تا در این پاکت را باز کردم به این دادم، این فقط جفت، جفت نزد، بس که خوشحال شد.»

خب، [با این کار] چه کسی را خوشحال می‌کنی؟ مگر امام صادق (علیه السلام) نگفت من را خوشحال کردی، مادرم را خوشحال کردی؟ چه چیزی تو را خوشحال می‌کند؟ حج عمره تو را خوشحال می‌کند؟ یا بروی آنها را ببینی؟ مسجد جمکران تو را خوشحال می‌کند؟ تو چطور می‌شود که اینها را خوشحال می‌کنی؟ دل یکی را خوش کن. امام صادق (علیه السلام) از این تشکر کرد. یک کاری کنید که امام صادق (علیه السلام) تشکر کند. بیایید این طرف، به مردم چه کار دارید که اینطوری هستند؟ آنها مالها را جمع می‌کنند. حضرت فرمود: وقتی جمع کنی، یا به تو می‌اندازم چیز کنی، یا کسی را به تو مسلط می‌کنم از تو بگیرد و به غیر اسلام و دین خرج کند.

من دو سه تا در قم سراغ دارم، نمی‌خواهم اسم بیاورم. یکی [از آنها] زمینی داشت، میلیارد می‌ارزید. بردش آنجا، هفت تیر را اینجایش گذاشت، گفت: امضاء کن که من این را بخشیدم، تو را می‌زنم، [امضاء] می‌کنی یا نه؟ دید می‌رود، امضاء کرد. تا امضاء کرد، آمد خانه و از غصه افتاد و مرد. کجا اینها را جمع می‌کنی؟ می‌خواهی چه کار کنی؟ حالا باز بالاتر [آن را بگویم]. حالا جمع کردی، با محبتش می‌میری. آن دیگر «خسر الدنيا و الآخرة»<sup>[1]</sup> است؛ هم مالت رفت، هم ولایت رفت، هم دینت رفت. سخاوت این نیست؛ خدا، از هر کسی توقعی دارد. یک وقت سخاوت تو این نیست که ده تومان بدهی، باید صد تومان بدهی. حالا این کارها را کردی، آمد روی حساب خودت، حالا می‌گوید: اگر توهین به این بکنی، خانه من را خراب کردی. اگر نگاه به روی این بکنی، [مثل این است که] به قرآن نگاه کردی. عزیز من، بیایید این صفات را داشته باشید، خدا شما را با قرآن روبرو می‌کند، خدا شما را با اهل بیت روبرو می‌کند.

«اینقدر التماس کردم، زهرا جان، امروز باغ دکتر می‌خواهیم برویم، یک چیزی در دهان من ایجاد کن، این بنده‌های خدا یک نتیجه ابدی ببرند، نه نتیجه به قول ما، شکمی. اینها همه نتیجه ابدی است. من گفتم یک کاری کنی که مرگ نداشته باشید. مؤمن، مرگ ندارد. ائمه (علیهم السلام) آوردند روی خودشان؛ آنها مرگ ندارند، مرگ در اختیارشان است. مگر امام حسین (علیه السلام) به زعفران نگفت: نفسهایی که اینها می‌کشند در اختیار من است؟»

تمام این نفسها در قبضه قدرت امام حسین (علیه السلام) هست؛ [اما] امام حسین (علیه السلام) قدرتش را نشان نداد، امر خدا را نشان داد

«آن روز که من ناراحت شدم، والله، نزدیک بود سگته کنم، سگته را با داد برطرف کردم که گفت زن یهودی به سر امام حسین (علیه السلام) سنگ می‌زد، توانم طی شد. ممکن بود یواش به این بگویم، دیدم این جای دیگری هم می‌گوید. چنان دستهایم را زمین زد، دو روز دستهایم خواب رفته بود. دو شبانه‌روز دستهایم خواب رفته بودم. دیدم توانم طی شد. این نمی‌فهمد دارد چه کار می‌کند. یکی امام حسین (علیه السلام) را خلق حساب می‌کند، یکی آن را افضل از این حساب می‌کند. نمی‌فهمند، یک حرفهایی می‌زنند. شما چه کار داری می‌کنی؟»

حالا اگر می‌گوید امام حسین (علیه السلام)، امام حسین (علیه السلام)، تمام این شمشیرها که در دست کفار بود می‌گفتند: حسین، تو اجازه بده، ما به امر اینها نیستیم. حالا [امام حسین (علیه السلام)] گفت: ای شمشیرها، اگر دین جدم باقی می‌ماند، بیا بید به من بخورید؛ من فدای دین جدم شوم. به تمام آیات قرآن، دین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی ولی الله بوده است. اصلاً در تمام خلقت دینی به غیر علی (علیه السلام) نیست. دین رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، علی (علیه السلام) است. چرا؟ خدا حالش کرد. (آیا من می‌گویم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حالش نبود؟ نه ببینید من چه می‌گویم.) حالا گفت: اگر [علی (علیه السلام)] را معرفی نکنی، هیچ کاری نکردی. بیست و دو سال عبادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را کنار انداخت. مگر عبادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مثل عبادت ما بوده است. خیلی باید به این حرفها توجه کنید. به تمام آیات قرآن، اگر ولایت در قلب شما نباشد، اصلاً این حرفها را نمی‌پذیرید، الحمد لله ولایت تمام اهل جلسه، حتی الامکان زیاد است، دلم می‌خواهد کامل شود. حالا امام حسین (علیه السلام) چه می‌گوید؟ دین جدم باقی بماند. اگر بخواهی بفهمی، امام حسین (علیه السلام) جانش را در راه خدا هدیه کرد. چرا؟ تمام این نفسها در قبضه قدرت امام حسین (علیه السلام) هست؛ [اما] امام حسین (علیه السلام) قدرتش را نشان نداد، امر خدا را نشان داد. حسین (علیه السلام) را می‌شناسی یا فقط به بچجات می‌گویی حسین، به او هم می‌گویی حسین، یا پا می‌شوی و کربلا می‌روی؟ کجا کربلا رفتی؟ کسی آن پنجره‌ها را رویش گذاشته، همان را بوسیدی و آمدی؟ حسین شناختن، ولایت شناختن [است]؛ مگر خدا ما را کمک کند. الحمد لله خدا همه شما را کمک کرده است.

«من یک پاره وقتها در خانه می‌آیم، می‌گویم: خانه ما مثل زاغه می‌ماند. الحمد لله شکر خدا، خدای تبارک و تعالی حرف من را شنیده، خانه‌های همه شما خوب است، وضع همه شما خوب است؛ اما از کجا پیدا شده است؟ از این کانال، قدر این کانال را بدانید، از این کانال پیدا می‌شود. این کانال، انسان‌ساز است. این کانال یک جوری است که ولایت مطلق است. این کانال جوری است که دنیا و آخرتتان را اصلاح می‌کند. این کانال جوری است که زهرای عزیز (علیها السلام) خوشحال می‌شود. از این کانال وقتی زهرا (علیها السلام) خوشحال شد، تمام ائمه (علیهم السلام) خوشحال می‌شوند. این کانال جوری است که ملائکه خوشحال می‌شوند، انس و جن خوشحال می‌شوند، جوری است که اهل بهشت خوشحال می‌شوند. چرا اهل بهشت خوشحال می‌شوند؟ طرفدار پیدا می‌کند، می‌بیند شما طرفدارش می‌شوید، فردا آنجا می‌روید. بهشت دارد [شما را] دعوت می‌کند؛ اما دعوت خلق را نپذیرید. اگر دعوت خلق را پذیرفتی، تمام اینها، ناقبولی می‌شود. نپذیر.»

الان ببین چه خبر است؟ تند می‌شود، تندتر بدم، چه کار کنم؟ تو دنبال چه کسی می‌روی؟ کاش ما عوام سنی بودیم که اینها را نمی‌پذیرفتیم، نمی‌شنیدیم. عوام سنی خوب است. خدا حاج شیخ عباس را رحمت کند، ما همیشه حرف ایشان را می‌زنیم. می‌گفت: حسین جان، این عوام سنی، اهل جهنم نیستند. گفت: خدا آنها را امتحان می‌کند. وقتی بخواهد بمیرد، همان قضیه را می‌آورد، اگر آن را قبول کرد، اهل جهنم است؛ اگر نه نمی‌کند. پس خدا به عوام سنی عنایت کرده؛ اما به بعضی‌ها ضلالت کرده است. کجا دنبال عمر و ابابکر می‌روید؟



«عزیز من، قربانت بروم، اگر شما یاد اینها باشید، آنها [شما را] فراموش نمی‌کنند، مؤمن هم همین‌جور است. من، والله، به دینم احترام از هیچ کدام از شما نمی‌خواهم. اگر شما، پایتان را محض من دراز نکنید، من راضی نیستم، پایتان را دراز کنید، حرفتان را بزنید. ما در یک افق دیگری هستیم، نه در افق احترام. تو هم اگر از من احترام بخواهی درست نیست. من از تو نمی‌خواهم تو هم از من نخواه. من هیچ کسی را احترام نمی‌کنم. تو باید احترام داشته باشی. اگر ولایت داری، احترام داری. تو که ولایت نداری، یک باد و بودی داری، من کجا تو را احترام کنم؟ من احتیاج به کسی ندارم. الحمد لله یقین کردم که خدای تبارک و تعالی من را روزی می‌دهد. حضرت سجاد (علیهما السلام) هم همین حرف را زد. ما باید پیرو باشیم. باید قدری در این کارها، کار کنیم. امام سجاد (علیه السلام) می‌گوید: صبح کردم در حالی زن و بچه نفقه‌اش را می‌خواهد، عزرائیل جان می‌خواهد، خدا هم واجباتش را می‌خواهد. می‌گوید: با این سه تا صبح کردم، تو هم باید با این سه تا صبح کنی. خواب آلو، برو برای زن و بچه‌ات کار کن. صبح، زودتر پا شو، برو کار کن. نترگی درآورده است، زنش او را صدازده، می‌گوید: بگذار بخواهیم. نر، حالا بخندید. من که شما را افشاء نمی‌کنم؛ اما خودتان حالی‌تان می‌شود.»

عزیز من، اگر شما به فکر اینها باشید، امر اینها را اطاعت کنید، وصل به اینها باشید، مگر آن‌ها شما را فراموش می‌کنند؟ من عقیده‌ام این است: گناه، خیلی مهم نیست؛ نشناختن اینها مهم است. اینها همه گناه را بر عهده می‌گیرند. الحمد لله همه شما عاقل هستید، وگرنه من این را نمی‌گویم. حالا زهرای عزیز (علیها السلام) چه کار می‌کند؟ حالا ما آنجا فلج هستیم، از آن آدمها نیستیم که همه کارمان درست باشد. کسی که گناه نکرده کیست؟ ای خدا، خودت هستی. حالا ببین تو را چه کار می‌کند؟ {درباره متقی‌امن خواب دیدم اینجوری بود: گفت باید جهنم بروی. خیلی عجیب است. آخر می‌دانید چرا؟ یک حرفهایی که می‌زنید، خدا شما را امتحان می‌کند، دست از تو بر نمی‌دارد. می‌خواهد ببیند درست گفتی یا نه؟ ما گفتیم خدایا، اگر ما را جهنم ببری یا بهشت، ما تو را دوست داریم. شب خواب دیدیم، رفتیم قیامت، قیامت است، دیگر. گفت: باید جهنم بروی. عقلم آنجا هم می‌رسید که کسی که بتواند کار برای من بکند، اینها هستند. به آن ملک که دو تا هم بودند گفتیم: شما که پرونده من را می‌بینید؟ گفت: بله. گفتیم: اگر ناجور هست، من بروم پیش حضرت زهرا (علیها السلام) التماس کنم آنها بیایید واسطه بشوند، من جهنم بروم؛ اما اگر امر است می‌روم. گفت: امر است، باید در جهنم بروی. یک بسم الله گفتیم، پریدم در جهنم. به دینم، تمام آتش خاموش شد. مگر آتش ولایت را می‌سوزاند؟ تو کارت داشته باش، نه کرد داشته باش که توی شکم مردم بزنی. می‌دانید کارت چیست؟ مگر من فکر خودم هستم؟ حالا بیرون جهنم ایستادم، یک نگاه کردم، گفتم: خدایا، شکر، همه مردم راحت شدند. من شکر نمی‌کنم چرا من نسوختم. باید اینجور باشید. شکر کنید که مردم نسوزند. شکر کنید که بگذاری فقرا زندگی کنند. آن وقت آنجا هم این‌جوری است.

## ائمه (علیهم السلام) کسری دوستان خود را در روز قیامت برطرف می‌کنند

حالا باز یک حرف دیگر، یک درجه دیگر [را بگویم]: حالا همه ما ایستادیم، کسری داریم.

«من هر روز خدا یک دور تسبیح صلوات می‌فرستم برای کسانی که در محشر و قیامت کسری دارند. به دینم، راست می‌گویم. بین من اینجا هستم، به فکر آنجا هستم. هر روز من این کار را می‌کنم. می‌گویم: خدایا، قبول کن، خدایا، ما را متقی کن، اینها به آنها برسد. من نمی‌خواهم متقی بشوم که خودم نجات پیدا کنم. می‌گوید: اعمال را از متقی قبول می‌کنم، من متقی بشوم که به آنها برسد. حالا هم در متقی بودن، به فکر آنها هستم. توجه می‌کنید یا نه؟»

گفت: حالا چه کار می‌کند؟ آخر، دنیا خیلی بزرگ است، خیلی ابعاد دارد. ... حالا می‌آید می‌گوید: باید یک فکری برای اینها کنی. همسر عزیز، علی جان، باید فکری برای اینها کنی. مبدا اینها در جهنم بروند، مبدا اینها صدمه بخورند. اینها بالاخره یک انفاقی داشتند، یک روضه‌ای گرفتند، یک حسینی گفتند، اینها به فکر من بودند. اینها مجلس من را می‌گرفتند، کسی دیگر را تأیید نمی‌کردند. علی جان، تو را تأیید می‌کردند. الان این مجلس، مجلسی است که اینها را تأیید می‌کنیم. ما که [به غیر اینها] همه‌اش تکذیب می‌کنیم. باز هم می‌ترسیم تکذیب کنیم، یک اندازه‌ای تکذیب می‌کنیم. آن‌ها می‌فهمند که ما داریم تقیه می‌کنیم، آن تقیه تکذیب نکردن، تکذیب است.

خیال نکنید زهرا (علیها السلام) همچنین کم ارزش است، خود امام زمان (عج الله فرجه) وقتی اینجا بخواهد بیاید و قیام کند، باید به اجازه‌اش مادرش بیاید. مادر جان، خدا اجازه داده، تو هم اجازه می‌دهی؟ می‌گوید: پسر، امر، امر خداست.

خدا اجازه داده، امر، امر خداست. حالا آنجا هم در امر مادرشان هستند. می‌دانید چرا؟ امام حسن (علیه السلام) می‌گوید: مادر ما را کشتند، همه ما را کشتند، ما جان داریم. توهین به زهرا (علیها السلام) کردن، توهین به تمام خلقت است. خدا لعنت کند آن دو تا که کاش توهین کرده بودند، زهرای عزیز ما را کشتند. اما [آیا] تو الان هم محبتشان را داری؟ به تمام آیات قرآن، اگر زهرای محبت اینها را داشته باشی، روح از بدنت برود، نه رضوان می‌روی، نه بهشت؛ صاف به جهنم می‌روی. چون وقتی زهرای عزیز راضی نیست، تمام خلقت راضی نیستند. چرا می‌گویند: اگر چهل نفر بگویند این مؤمن خوب است، من از سر گناهانش می‌گذرم. اما چهل تا آدم بگویند. نه آنکه بگویند این جور است، ما شما را می‌خواهیم. نه اینکه بگویند اینها می‌خواهد ما او را می‌خواهیم. چهل نفر راضی باشند خدا هم راضی است. خدارضایت شما را قبول دارد.

حالا حضرت زهرا (علیها السلام) چه کار می‌کند؟ علی جان، به فکر اینها باش. زهرا جان چه کار کنی؟ اینها کسری دارند.

«می‌گویم من هر روز یک دور تسبیح می‌فرستم برای کسانی که کسری دارند. من چیزی ندارم. پا شدم صبح سحر آدمم پایین، اول صدقه دادم، بعد نماز را باز کردم. بعد هم گفتم: خدایا این ماه را به روی تمام دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) مبارک گردان. خدایا، به روی رفقای من مبارک بگردان. خدایا اگر تقدیر شری برای اینها شده، خیر کن. شما همیشه توی من هستید، جلوی من هستید. عزیز من، کجایی؟ همیشه دارم برای شما ماوراء را می‌خواهم. یک پاره وقتها هم از این حرفها می‌زنم. می‌گویم: خدایا، همیشه جیبشان پر از پول باشد که دست در آن می‌کنند پول توپش باشد. اللهم انی اسالک الامن و الایمان بک، والتصدیق بنبیک، والعافیة من جمیع البلاء و الشکر علی العافیة و الغنی عن شرار الناس

. می‌گویم: خدایا، اینها را محتاج شرار نکن.»

حالا حضرت زهرا (علیها السلام) چه کار می‌کند؟ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) از زهرا (علیها السلام) اجازه می‌گیرد، علی (علیه السلام) از زهرا (علیها السلام) اجازه می‌گیرد.

امیدوارم انشاءالله حتی الامکان، خانمهایتان و دخترهایتان را شبیه حضرت زهرا (علیها السلام) کنید

چرا زهرا (علیها السلام) را نمی‌شناسید؟ کدام از یک از زنهای شما مثل زهراست. یک چیزهایی تجدیدی می‌گیرد. (نه البته اهل جلسه، والله، بالله، به اهل جلسه نیستم. اگر یک نفر یک خرید کرده، نگوید. حالا او یک نادانی هم دارد.) این کفشها چیست؟ مگر هر کفشی درآمد، باید برای خانمها بگیریم؟ خدارحمت کند علمای ربانی را، آقای حجت، ربانی بود. یک روز خانمش گفته بود این کفشها چیست که بازمین یکی است؟ یک چیز بگیر که یک مقدار بلندتر باشد. من یادم می‌آید سر چهار راه، یکی تهران رفته بود از کفشهای پاشنه بلند می‌گرفت، با درشکه در کفاشی آمد. گفت: آقا، من یک جفت کفش از تو می‌گیرم، شاید ببرم، برگردانم. از من قبول کن، یک چیز هم به شما می‌دهم. رفت، جلوی خانمش برد. گفت: این چیست؟ گفت: یواش، یواش اینجور می‌شود. تجدد، یواش، یواش تو را می‌گیرد. این چیست؟ چند وقت پیش داشتیم می‌رفتیم، یک خانم بس که [پاشنه کفش] بلند بود، زمین خورد. گفتم: خانم، آخر، ملاحظه پایت را بکن. این چیست که پوشیدی؟ این چیست که گرفتی؟ من چه کار کنم؟ حالا حضرت زهرا (علیها السلام) خیلی مقامش بالاست. خدا لعنت کند آن کسی که حجاب اسلامی برای ما آورد. مگر ما حجاب نداشتیم، این لباسها چیست؟ مگر ما یهودی و نصاری بودیم که تو برای ما حجاب اسلامی آوردی؟ تو بدبختی که هنوز اسلام اینها را قبول می‌کنی.

«جگر من خون است. اصلاً من تعجبم چرا خدا من را از این غصه‌ها نمی‌برد؟ تو هم قبول می‌کنی. خدا می‌داند این حرفها از من برطرف می‌شود وگرنه آدم را می‌کشد. تو چرا قبول می‌کنی؟ تو چرا به حرفش هستی؟ خدا می‌داند مشهد آدمم، نمی‌دانم تا چه موقع این غم و غصه از دل من بیرون می‌آید. ما اصلاً چیزهایی خوردیم که خانه‌مان کم این چیزها را می‌خوردیم. ما را عزت کردید، ما را احترام کردید، دست ما را بوسیدید، اصلاً اینقدر احترام کردید که از این احترام بالاتر نیست؛ اما من آتش گرفتم. ما آمدیم، دیدیم، به قدر پانصد نفر آمدند. هیچ کدام حجاب نداشتند؛ فقط سه تا زن و پیرزن، آن هم عصا داشت و چادر داشت.»

خدا پهلوی را لعنت کند، چادرهای این بیچاره‌ها و بندگان خدا را پاره می‌کرد؛ اما اینها خودشان بی‌حجاب شدند. این پهلوی پرست است، نه امام زمان پرست، نه امام رضا پرست. این پهلوی پرست است. اینها زنهای چه کسانی هستند؟ اینها زنهای انگلیسی‌ها هستند؟ زنهای آمریکایی‌ها هستند؟ زنهای شما هستند که زیارتی هستند! به حساب، به امام رضا (علیه

السلام) اعتقاد دارند. نمی‌خواهم بی‌حیاگری کنم، بعضی‌ها قبلشان پیدا بود. آخر این چیست؟ اصلاً چادر؛ یعنی حفاظت. چادر؛ یعنی خانم، حفاظت می‌شود. پس اینکه می‌گوید: مؤمن، مثل سنگ نمک، دلش آب می‌شود درست است. شما چه دیدید؟ الان مؤمن راه می‌رود، حواسش جای دیگر است، یک چیز دیگر را می‌بیند. تو این را می‌بینی، او یک چیز دیگر را می‌بیند. یک کاری کنید، شما اینها را ببینید. خب، فاطمه جان، چه کار کنیم؟ اینها همه باید اجازه بگیرند، تمام اینها باید بهشت بروند، اینها بوی ولایت می‌دهند.

«من یک پاره وقتها که شما را می‌بوسم، می‌بینم بوی ولایت می‌دهید. به دینم، بعضی از شما را خجالت می‌کشم، [ببوسم]؛ اما باطنم شما را می‌بوسد. وقتی من شما را خواستم، شما را بوسیدم، توجه می‌فرمایید؟»

خب، زهرا جان، چه کار کنم؟ [می‌فرماید:] من که احتیاج به ثواب ندارم؛ اما خدا به من داده است. خدا یک ثواب شمشیر به من داده، «افضل عبادت ثقلین». بین، علی (علیه السلام) می‌گوید: خدا به من داده است. علی (علیه السلام)، خداپرست است. علی (علیه السلام) خداخواه است. نمی‌گوید: من خدا هستم، نمی‌گوید: من دادم؛ می‌گوید: خدا به من داده است. زهرا جان، [ثواب‌هایم را] به اینها می‌دهم. رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌گوید: من توی آن غار رفتم، آن ثواب را به اینها دادم. این را من به شما بگویم، خوب خاطرتان جمع باشد؛ یک چیز هم زیاد می‌آورد؛ اما خلق پرست نشو، دنبال خلق نرو، سخی باش، رؤوف باش، مهربان باش، عیال پرست باش.

با خانمهایتان خوش رفتاری کنید، خیلی توقع نداشته باشید، من بهتر می‌خواهم با لهو و لعب باشد تا اینکه شما با خانمهایتان ناجور باشید. خودت مرد هستی نگاه نکن، کار نداشته باش. خدا حاج شیخ عباس راحمت کند، این فرمایش ایشان است؛ می‌گفت: شما خانمت را نصیحت کن، بچه‌ات را نصیحت کن، اگر نکرد، تو نصیحت خودت را کردی، حرف خودت را هم زدی، تو مثل او نشو. برو کنار. «انه لیس من اهلک»<sup>[۲]</sup> تازه تو هم همین جور هستی. تو هم اگر او را بخواهی، با او محشور می‌شوی. حالا خلاصه امیدوارم انشاء الله تمام شما زهرا (علیها السلام) را بخواهید؛ حتی الامکان، خانمهایتان و دخترهایتان را شبیه کنید. تو چرا دخترت را که شوهر می‌دهی، تلویزیون روی جهازش می‌گذاری؟ این تازمانی که بگذارد، پای تو گناه نوشته می‌شود.

پنج چیز است شما را هدایت می‌کند: ولایت، عدالت، سخاوت، ائمه را خلق حساب نکنید، به حرف خلق نروید

پس بنا شد (این توی نوار نیست من می‌گویم). باید پنج چیز را مراعات کنید: یکی ولایت است، یکی عدالت است، یکی سخاوت، یکی هم اینها را خلق حساب نکنید، یکی هم دنبال خلق نروید. پنج تاست. به پنج تن قسم، نه اینکه رستگار بشوید، رستگار هستید؛ اما به این پنج تا تبصره نزنید. بیا یقین کن و عمل کن. تمام بدبختی بشر این است که اینها را خلق حساب کردند. خدا عمر و ابابکر را لعنت کند؛ تا قیام قیامت، مردم را گمراه کرد، اینها را خلق حساب کرد. یهودی، مسلمان شد؛ مسلمان، کافر شد. اهل خیبر بود. یک دفعه گفت: «لا اله الا الله، محمد رسول الله». از سران خیبر بود، نه از این پس‌کله‌ای‌ها! گفتند: تو که این همه مخالفت کردی، قلعه را درست کردی؟ گفت: این رجل وقتی آمد، قلعه را گرفت، هفت قلعه را روی هم ریخت. من نگاه می‌کنم می‌بینم همین جور هست. هیچ از هم نریخته است. این طناب گردنش است، [دارند او را] می‌کشند؛ [اما] این امر را اطاعت می‌کند. من امر این را اطاعت می‌کنم، می‌گویم: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله» اما بین، مسلمان، کافر شد. الان هم همین جور است. کجایی، دنبال چه کسی می‌روی؟ کجا دنبال روسای دانشگاه می‌روی؟ این روسای دانشگاه درس خوانده؛ [اما] نه درس فهم خوانده، نه درس کمال و نه درس امر. عزیز من، با یقین بخواب، با یقین باشو، با یقین راه برو. به تمام آیات قرآن، یقین، تو را نگه می‌دارد، یقین، تو را دعوت می‌کند، یقین، تو را به فردوس دعوت می‌کند. چرا می‌گوید اگر بخوابی، به فکر فقرا باشی، ای ملائکه، برایش ثواب بنویس؟ الان هم که راه می‌روید، همین جور باشید. معلوم نیست که کارهای ما ثواب داشته باشد؛ اما وقتی ملائکه بنویسد، ولایت هم امضاء می‌کند، خدا هم امضاء می‌کند. قبول دارید یا نه؟

پس انشاء الله بنا شد که پنج حرف را هم شما بنویسید، هم عمل کنید: یکی اینها را خلق حساب نکنید، تمام بدبختی بشر این است که خلق حساب کردند. یکی هم دنبال خلق نروید؛ اما خلقی که حرف خودش را بخواهد بزند. خلق عمومی نیست؛ خلق خصوصی هم هست. بودند دیگر. می‌گوید: دین روی دوش چند نفر است. اول می‌گوید: عالم ربانی. عالم ربانی، در اختیار رب است، حرف رب را می‌زند، نه حرف خودش را. عدالت را هم که گفتیم [چون] اگر عدالت داشته باشی،



ظلم نمی‌کنی. اینها عدالت نداشتند که این کارها را کردند. یکی هم سخاوت است. سخاوت؛ نجات‌دهنده بشر است. سخاوت این است که از نماز حضرت زهرا (علیها السلام) بالاتر است. تا می‌توانید سخاوت داشته باشید، اما نه اینکه به هر کسی که دلت می‌خواهد، بدهی، به آنکه خدا گفته بده. به بدعت‌گذار و طرفدار بدعت‌گذار نباید بدهی. پس باید به‌جا کار کنی. چرا می‌گویند: مؤمن، کار لغو نمی‌کند؟ عزیز من، باید سخاوت تو هم به‌جا باشد. اگر خواستی بدهی، قدری تفحص کن. یک نفر الان اینجا نشسته، یک وقت خیلی سخی بود، الان هم هست، اما سخاوتش امری شده است. آن موقع سخاوتش دلسوزی بود. یک سخاوت امری داریم، یک سخاوت دلسوزی داریم. [یک نفر] گریه و زاری کرده بود که ما کم نداریم. رفته بود دیده بود چند تا کمند در خانه‌اش است، اصلاً بچه ندارد؛ اما پولت هدر نرود. پولت را باید در خزینه ولایت بگذاری؛ این کار، درست است.

خب الحمد لله دعای من مستجاب شد، حرفها نسبتاً خوب است.

## دعا

خدایا، عاقبت ما را به خیر کن

خدایا، ما را با خودت آشنا کن

خدایا، ما را بیامرز

خدایا، تو را به حق تمام انبیاء و اولیاء، ما را از دنیا جدا کن، به امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصل کن، به خودت وصل کن، به امر وصل کن؛ نه اینکه به خلق وصل کنی.

خدایا، این ماه برای رفقای من مبارک باشد.

خدایا، با ضد ولایت شقاوت باشد.

خدایا، این حرفها به اینها تزریق شود.

خدایا، اینها را نگه دار تا زمانی که امام زمان (عج الله فرجه) بیاید.

خدایا، تو را به حق امام زمان (عج الله فرجه) کارهایشان را امضاء کن.

خدایا، کارهایشان را قبول کن.

خدایا، سایه این دکترا را از سر ما کم نکن. سال دیگر همین رفقا را دعوت کند. خدایا، برکت به باغش بده. برکت به خودش بده. خدایا، برکت به زن و بچه‌اش بده. خدایا، این سخاوت را از او بگیر.

خدایا، سخاوت را هم از حضار مجلس بگیر. خدایا، اگر سخاوت را از آنها بگیری، غیرت را هم از آنها گرفتی، این کار را نکن.

## یا علی

## ارجاعات

1. ↑ (سوره الحج، آیه 11)

2. ↑ (سوره هود، آیه 46)